



کتاب اصول کافی و ویژگیهای آن

○ ترجمه و تدوین: جواد فاضلی

اشاره:

(از نزد من برخیزید) آورده است و حدیثی را در آنجا در خصوص وصیت پیامبر (ص) نقل می‌کند که حضرت فرمودند «بیاید برای شما مطلبی بنویسم تا پس از من گمراه نگردید».

در کتاب طلاق، بابی را با نام «نکاح المشرکات» (ازدواج با زنان مشرک)

در مقاله یحیی محمد ضمن اشکالاتی که بر محمد عابد الجابری وارد آمده بود در باره کتاب اصول کافی نیز اظهاراتی بیان شده بود که برخی از آنها نادرست می‌نمود و نیاز به پاسخ داشت. بر این اساس نوشتار حاضر که عمدتاً برگرفته از مقدمه عربی استاد علی اکبر غفاری بر کتاب اصول کافی است تنظیم گردید که در طی آن به برخی از ویژگیهای این موسوعه گرانقدر شیعه پرداخته شده و به برخی از اشکالات پاسخ داده شده است.

کتاب کافی با آنکه تعداد احادیثش به شانزده هزار می‌رسد و در بیش از دو هزار باب تنظیم شده و چند برابر صحیح بخاری است ولی بر خلاف آن، حدیثی که در غیر باب خود ذکر شده باشد، بابی که در غیر کتاب مربوط به خود آمده باشد و خبری که دارای یک سلسله سند باشد و به دو لفظ بیان شده باشد در آن نیامده است

کتاب شریف کافی یکی از بزرگترین مجموعه‌های حدیثی است که شامل روایات وارده از پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) و شامل علوم اسلامی اعم از اصول و فروع بوده و با بهترین نظام، ترکیب تبویب، دقت ضبط فراوان و ایجاز عناوین سامان داده شده است و نسبت به کتابهای مشابه خود که نزدیک به زمان او بوده‌اند برتری فراوانی دارد. به عنوان مثال اگر کتاب صحیح بخاری را در نظر بگیریم با همه بزرگی و مهارت و گستردگی اطلاعات مؤلف در گستره حدیث - که سبب شده است برخی از اهل سنت کتابش را به لحاظ اعتبار، پس از قرآن، صحیح بنامند بعضاً نقایص زیر را در آن مشاهده می‌کنیم:

در کتاب «الجهاد» خصوصیات حور العین را ذکر می‌کند و از این دست موارد فراوان است.

بخاری با همه عظمت و مقام شامخی که دارد از کسانی همچون عمران بن حطان سدوسی که ستایشگر ابن ملجم مرادی قاتل مولا امیرالمؤمنین است و نیز از برخی دیگر از دشمنان اهل بیت (ع) نقل روایت می‌کند در حالیکه از ائمه بزرگوار اهل بیت (ع) روایتی را نقل نمی‌کند. البته در اینجا نمی‌خواهیم تعریضی بر بخاری وارد سازیم و کتابهایش را مورد قرح و نقد قرار دهیم. لیکن سخن در ارجحیت و تقدم کلینی در فقه و ادب و علم بر وی و امثال اوست. دقت در ضبط، علم فراوان و درایت وی در امر حدیث که مورد تصدیق و ادعان بسیاری از دانشمندان است، چنان است که هیچیک از نقایص موجود در کتاب بخاری در کتاب کافی به چشم نمی‌خورد.

- این کتاب دارای ابوابی است که هیچ ارتباطی با کتاب ندارند.
- این کتاب دارای احادیثی است که پیوندی با باب مورد نظر ندارند.
- گاهی احادیثی را در آن می‌یابیم که در غیر باب خود آمده‌اند.
- گاهی یک باب در غیر کتاب مربوطه آمده است.
- گاهی مؤلف عنوان مورد نیاز را نیاورده است و گاهی هم عنوانی را ذکر می‌کند که مربوط نیست.

این در حالی است که عددهای از علمای بزرگ تصریح به عدم دقت بخاری در ضبط کرده‌اند و گفته‌اند که وی حدیث را براساس حافظه‌اش می‌نویسد و معنای آنرا [و نه عین لفظ را] نقل می‌کند.

عسقلانی در الهدی الساری می‌گوید: از جمله مواردی که در کتاب بخاری واقع شده این است که او حدیث کاملی که سلسله سندی واحد دارد را با دو لفظ متفاوت بیان می‌کند.

و همو از قول محملبن ازهر سجستانی نقل می‌کند که گفته است: «در

مثلاً در کتاب «المحاربین من اهل الفکر و الرده» (کفار و مرتدان محارب) ابوابی را آورده و آنها را «باب رجم الحبلی» (سنگسار کردن زن حامله) و «باب رجم المحصن» (سنگسار کردن فرد مرتکب زنا محصنه) نامیده است در حالیکه همانطور که ملاحظه می‌شود هیچ ربطی با کتاب مذکور ندارند. و یا در کتاب «المظالم و الغصب» بابی را آورده است با نام «باب ما جاء فی السقائف و جلس النبی (ص) و اصحابه فی سقیفه بنی ساعده» (در باره آنچه مربوط به سالیانها و نشستن پیامبر و اصحابش در محل سقیفه بنی ساعده است) و در ذیل این باب سخن عمر را در مورد حضور وی به همراه برخی از انصار و ابوبکر در سقیفه پس از رحلت رسول الله (ص) نقل می‌کند و بی‌آنکه در خصوص شخص پیامبر (ص) و نشستن ایشان در زیر سایبانی سخن به میان آورد بلافاصله باب را به پایان می‌رساند. در کتاب «المرضى و الطب» (بیماران و پزشکی) بابی را با نام «قوموا عنی»

ضمن اینکه باید جهات مشترک و واحد میان این دو مذهب مورد توجه قرار گیرد تا همچون جابری در دام دیدگاهی افراطی مبنی بر جدایی و فاصله‌ای ناپیمودنی میان دو منظومه فکری شیعی و سنی گرفتار نیاییم در عین حال، برای دستیابی به دیدگاهی واقع‌گرایانه و صحیح باید تفاوتها و ویژگی‌های اختصاصی هر یک از این دو دیدگاه را نیز بدقت مورد توجه قرار دهیم

اصول می‌نویسد به خط فکری ابن ابی عقیل و ابن جنید در مباحث اصولی اشاره کرده و آنها را مورد انتقاد قرار می‌دهد و یا سید مرتضی (متوفای سال ۴۳۶) کتاب الذریعه را در اصول تألیف می‌کند و مبنای خود را در این زمینه بیان می‌کند. این کتاب از حیث گستردگی و جامعیت در زمان خود، برجسته است. سلاز دیلمی (متوفای سال ۴۳۶ هـ. ق) شیخ طوسی و دیگران نیز ادامه دهندگان راه اینان بودند.

البته این نکته را به هیچ روی نمی‌توان انکار کرد که یکی از زمینه‌ها و علل رویکرد تفکر شیعی، به علم اصول و برخی از دیگر علوم رواج قابل توجه علم اصول در حوزه فکری سنی بوده و این امر در حوزه فکر شیعه به گونه‌ای ولو در نقد و رد دیدگاههای اهل سنت تأثیر داشته است.

این موضوع در برخی از سخنان بزرگان فقهی شیعه متقدم به چشم می‌خورد. به عنوان مثال ابن زهره (ره) در کتاب الغنیه، هنگامی که به بررسی علل گرایش خود به علم اصول می‌پردازد می‌گوید:

«هدف دیگری که از علم اصول داریم بیان نقاط ضعف و بی‌بنیادی بسیاری از دیدگاههای مخالفینمان (یعنی اهل سنت) است. زیرا آنها صحت بسیاری از سندهایی را که صحیحش می‌شمرند، نمی‌توانند اثبات کنند و در نتیجه نمی‌توانند به احکام فقهی، علم پیدا کنند چون علم به احکام فرعی فقهی بدون علم به اصلش، غیر ممکن است. و این هدف بزرگی است که ما را بر آن می‌دارد تا به علم اصول توجه و عنایت ویژه‌ای داشته باشیم.»

و به همین دلیل، هنگامی که اندیشه سنی در احکام از مرحله اجتهاد به مرحله سکون و تقلید و انسداد باب اجتهاد می‌رسد، این امر در میان شیعیان نیز بیش و کم اتفاق می‌افتد اگر چه پس از مدتی تفکر شیعه (و نه سنی) پویایی مجدد خود را به دست آورد.

به هر صورت در عین این که باید جهات مشترک و واحد میان این دو مذهب مورد توجه قرار گیرد تا همچون جابری در دام دیدگاهی افراطی مبنی بر جدایی و فاصله‌ای ناپیمودنی میان دو منظومه فکری شیعی و سنی گرفتار نیاییم در عین حال، برای دستیابی به دیدگاهی واقع‌گرایانه و صحیح باید تفاوتها و ویژگی‌های اختصاصی هر یک از این دو دیدگاه را نیز بدقت مورد توجه قرار دهیم.

برخی از اصحاب ائمه (ع) رساله‌هایی درباره علم اصول منتشر کرده‌اند که از آن جمله است رساله هشام بن حکم در باب الفاظ. البته این منافاتی ندارد با این سخن که علم اصول، به عنوان یک علم، مراحل پیدایش و رشد خود را به صورت تدریجی و در بستر تاریخی سپری کرده باشد و در زمانهای متاخر کاملتر از قبل شده باشد

رساله‌هایی درباره علم اصول منتشر کرده‌اند که از آن جمله است رساله هشام بن حکم در باب الفاظ. البته این منافاتی ندارد با این سخن که علم اصول، به عنوان یک علم، مراحل پیدایش و رشد خود را به صورت تدریجی و در بستر تاریخی سپری کرده باشد و در زمانهای متاخر کاملتر از قبل شده باشد. بلکه اساساً باید گفت رشد علم اصول و تألیف کتاب در این علم عمدتاً در دوره غیبت بوده است چرا که پس از غیبت، مردم و دانشمندان دسترسی به امام معصوم نداشته‌اند و به همین سبب سوالات و ابهامات بسیاری در فهم حکم شرعی وجود داشته و لذا بهره‌گیری از اصول فقه بیشتر و بیشتر گردیده است و اساساً به همین دلیل است که تألیف کتاب در علم اصول در میان اهل سنت عمدتاً زودتر از شیعه صورت گرفته است زیرا آنان برخلاف شیعه، سنت را فقط محدود به پیامبر گرامی (ص) می‌کنند. ما می‌توانیم به نمونه‌هایی از کتابهای اصولی اهل سنت در اواخر قرن دوم دست یابیم مثل کتاب شافعی (متوفای ۱۸۹ هـ. ق) و کتاب محمد بن حسن شیبانی (متوفای سال ۱۸۲ هـ. ق) ولی شیعه تنها در آغاز قرن چهارم یعنی پس از غیبت حضرت بقیه‌الله (عج) است که به تألیف کتاب اصولی دست می‌زند. (اگر چه پیش از آن رساله‌هایی توسط اصحاب ائمه در این زمینه تألیف شده بود).

به عنوان نمونه شیخ مفید (متوفای سال ۴۱۳) در کتابی که در علم